

بسم الله الرحمن الرحيم

ستاره درخشان در آسمان جهاد

خاطره هایی از سی سال پیش، از سالهای نخستین جهاد

کوتاه سخنی اندر باب قبیله ما

بملک جم ندهم مصرع (نظیری) را:
(کسیکه کشته نشد از قبیله ما نیست)
(اقبال)

قبیله ما (زی رضاء) با شاخه های دیگر آن، زی حسین، زی حکیم و سعد الهی از جمله ایماق های فیروز کوهی است. فیروز کوهی، تایمی، جمشیدی و سوری از قدیم به چهار ایماق، معروف بوده اند. که قلمرو سکونت شان غور، بادغیس و هرات بوده است. زمانیکه این ولایت ها در یک واحد اداری یعنی نایب الحکومتی هرات اداره می شدند، انتخاب نایب الحکومه هرات، به اتفاق چهار ایماق، صورت می گرفت.

فیروز کوهی، نسبتی است که از سلسله جبال فیروز کوه، که در ساحل شمال دریای هریرود، واقع است گرفته شده. و پای تخت تاریخی سلطنت غوریان در قرن پنجم و ششم هجری. در محل

کنونی منارجام، موقعیت داشته، از همین جهت ساکنان این محل و دامنه ها و قله های فیروزکوه را فیروزه کوهی، می نامند.

قبیله ما یکی از قبایل بزرگ ایماق است. که در چغچران، چارصده، بادغیس و فاریاب زندگی دارند. جنگهای نیاکان ما بر ضد استبداد امیر عبدالرحمن خان (1296 تا 1319 ه ق) و رشادت های شریف بیک، گدایی بیک و علی شیر خان، یکی از حماسه های شفاهی محیط را تشکیل میدهد. که زبانزد خاص و عام است.

بعد از کودتای 7 ثور 1357 ه ش که در اثر آن سپاه روزی های افغانستان شروع شد. حاجی وکیل خلیفه نور احمد ابن خلیفه علی شاه ابن خلیفه محمد که کلان قوم و پیشوای روحانی ما بود، در برج میزان همان سال از طرف رژیم کودتایی 7 ثور 1357 با تعدادی از دیگر علماء و بزرگان اهل صلاح غور، دستگیر شدند و به شهادت رسیدند.

این اولین شهید و قافله سالار شهدای جهاد مقدس ما بود. بعد ازان که قیام مسلحانه در برابر رژیم کمونیستی عمومیت یافت و کمیته های مجاهدین تشکیل شد مجاهد مردان قبیله ما در پیشاپیش این قیام قرار داشتند.

بتاریخ اول عقرب 1358 هـ ش در یک نبرد نا برابر علیه قوای رژیم دست نشانده که در یک قطار نظامی بزرگ از هرات وارد چغچران شده بودند. در قلعه های سیاه کوه (بند باین)، عده زیادی از جوانان مجاهد ما با فرمانده فاضل شان داکتر ارباب خدا داد شاه بیدک، جام شهادت نوشیدند. در آن نبرد قوماندان عمومی مجاهدین حاجی رسولداد خان شیوج، نیز بدرجه رفیع شهادت نایل آمد.

گور خونین شهیدان بتو آواز دهد
آتشی را که فروزان شده خاموش مکن

بار دیگر اوضاع کشور بیشتر بوخامت گرائید. و روسها افغانستان را مورد تهاجم قرار دادند. باطیارات بم افغن، با تانگهای زمین لرز، خارا شگاف، با هلیکوپترهای توب دار، با توب خانه سنگین، با زهر، با آتش و با تمام سلاحهای پیشرفته خود در 6 جدی 1358 هـ ش افغانستان را اشغال نمودند.

باور کردنی نبود که در همسایگی ما کشور قدرتمندی که همواره حرف صلح بر لب داشت و دم از همزیستی مسالمت آمیز میزد، و داعیه دار حمایت از کارگران و دهقانان و زحمت کشان بود، چنین جنایتی را مرتکب شود. اما در قاموس قدرتهای سرکش و جهانخواران بی آرم و مغرور، واژه صلح و همزیستی مفهوم دیگر

دارد، صلح یعنی به آتش کشیدن کشورهای ضعیف، تجاوز بر خاک دیگران و همزیستی یعنی بازور و سرنیزه بر سر نوشت ملت‌ها بازی کردن.

با پیروی از این منطق زور بود که دیدیم در افغانستان این حقایق در پرده ظهور آمد. دیدیم که تره کی و بیرک کارمل به اشاره سردمداران روس، محمد داود را با تمام خانواده اش در 7 ثور 1357 هـ ش به قتل رسانیدند. و دو جناح خلق و پرچم براریکه قدرت تکیه زدند. دیری نگذشت که تره کی، بیرک کارمل را بفرمان روس اشراف زاده اش خواند، و از کنار خود بدورش افگند. دشنامهای را که تره کی، نثار بیرک، میکرد خود حکومت روس نیز آنها را به آدرس وی تحویل میداد. و باز دیدیم که تره کی را شاگرد وفادارش، حفیظ الله امین، خفه کرد و بکشت. مدتی بعد آشکار شد که آن بیرک کارمل را که اشراف زاده اش نامیده بودند، به شرف قدم بوسی باداران روسی خود رسیده و با بی شرمی تمام، چون عروسکی بر سر تانک روسی در 6 جدی 1358 هـ ش به افغانستان آورده شده و روسها طوق غلامی را که قبلاً به خون ناپاک رفیقش، حفیظ الله امین آغشته بودند، بگردنش افگندند. و رئیس مهورش خواندند.

و اما مجاهدین از لشکرکشی روس و اشغال کشور هراسی به دل راه ندادند. بلکه ایمان شان نسبت به پیروزی حق قویتر گشت. با فرا رسیدن بهار، که در دامان جبال غور، سبزه و لاله میروید، کاروانی بزرگ از قوای روس به چغچران آمد. مزدوران داخلی اعلان کردند که در ظرف یک هفته مجاهدین را چنان نابود می کنیم که یک نفر هم از آنان باقی نخواهد ماند. والی رژیم دست نشاندۀ شوروی بنام (اسلم خلیق)، بر سر تانک روسی در حالت بد مستی به هوا جسته و گفته بود که حالا اگر مجاهدین به آسمان بروند هم از دست قوای ارتش سرخ نجات ندارند، و اگر در زیر زمین بروند هم خلاصی نمی یابند. میدانم چه باعث شد که اولین تهاجم روسها در سطح کل ولایت غور بالای جبهه ما بود.

اواسط برج ثور 1359 هـ ش به تعداد سه صد تانک و وسایط زرهی روس از مرکز ولایت طرف قریه کشکک علیا، به حرکت در آمد در حالیکه چندین هلیکوپتر آنها را همراهی میکرد، به منطقه رسیدند. مجاهدین با سلاح های ناچیز خود نمیتوانستند با این قواء مقاومت نمایند. هزاران پیر و جوان، زن و کودک، خانه های خود را ترک گفته و به کوهها و دره های صعب العبور و پر سنگ و لاج پناه جستند. هلیکوپترهای توب دار دشمن این مردمان بی دفاع را

برگبار مسلسل می بستند. و با توب و راکت و بمب بالای آنان حمله می نمودند.

تا مدت دو شبانه روز قوای دشمنان روسی، خانه ها را به آتش می کشیدند، و مردم بی دفاع را می کشتند، بر مساجد اسلام و قرآن کریم و کتابهای دینی نهایت بی حرمتی می کردند، کتابها را با برچه تفنگ تکه تکه نموده و در زیر پای های خود می سودند. برخی از مردم دهشت زده ما که میخواستند جان خود و فرزندان و اتباع خود را از ان قتل عام نجات بدهند، بقصد عبور از دریای هریرود که در نهایت درجه طغیان خود رسیده بود از طریق پل قریه سلمین هجوم برده بودند. آنان بر روی آن پل لرزانک قرار داشتند، که دریا پل را منهدم کرد. چندین تن بشمول زنان در دل امواج سرکش دریا افتادند و جان سپردند و ناپدید شدند. درین هنگام سران جبهه ما عبارت بودند از: مرحوم حاجی آخند ملا غلام محمد، شهید مولوی احمد شاه، حاجی قاضی بهاءالدین فایق، این مستمند، مرحوم حاجی ارباب احمد کشکک که هنگام نگارش این سطور به تاریخ 1390/2/29 هـ ش وفات نمود، مرحوم ارباب احمد قنده سنگ، ارباب احمد خان بیدان و حاجی ارباب تاج الدین پدر نگارنده. پس از بازگشت قوای ارتش سرخ شوروی، اجساد شهدای اسلام را با بدن های سوراخ سوراخ و غرقه بخون شان، با خواندن دسته جمعی چار تکبیر، در گورخانه مسلمانان خاک سپردیم. بعضی ازین

شهداء را در زیر زنجیر تانک های غول پیکر خود کرده و تانک را از بالای آنها گذرانده بودند. وحشیان روسی حتی بر حیوانات هم رحم نیاورده آنها را می کشتند.

ابو عبدالله محمد بن ابراهیم طنجی معروف به ابن بطوطه، عالم و جغرافیادان و جهانگرد معروف مراکشی (703-779 هـ ق) که عمر خود را به سیاحت و دریافت خصوصیات اجتماعی و جغرافیای کشورهای مختلف سپری نموده و از افغانستان نیز به تفصیل دیدن کرده است، در کتاب خود می نویسد: «روس ها، موی زرد و چشمان کبود و قیافه مکروهی دارند. و مردم غدار میباشند.» (سفرنامه ابن بطوطه ترجمه دکتر محمد علی موحد چاپ ایران جلد اول صفحه 386).

سخن آفرین استاد، حکیم نظامی گنجوی (530-614 هـ ق) همچون بشر شناس و روانکاو ماهر، تصویر و ماهیت روس ها را در داستان سکندر نامه با دقت ترسیم میکند:

ز روسی نجوید کسی مردمی
 که جز گوهری نیستش ز آدمی
 همه رهزنانند، چون گرگ و شیر
 بخوان نالدیرند و بر خون دلیر
 ستانند کشور گشایند شهر
 که خامان خلقند و دونان دهر
 چوره یافتند آن حریفان به گنج
 بسی بوم ها را رسانند رنج

در نیمهٔ دوم سال 1359 با عالم جید، همسنگر عزیز شهید
 مولوی احمد شاه، و ملا غلام سرور به ایران سفر نمودیم. و در
 دفاتر و نمایندگی های مجاهدین بودیم. رفقاییم از ایران و پس به
 جبهه جهاد آمدند. و من به مرکز رهبری جهاد به پشاور
 پاکستان رفتم.

کمیته کتلک

سنگرهای جهاد، همچنان گرم بود. و در منطقه ما جبهه (کتلک) تأسیس شده بود. کتلک بر وزن متلک نام کوهی است تقریباً در پنجاه کیلومتری غرب شهر چنچران در بین قریه های شاه بیدک و میانجی، از سلسله جبال فیروزکوه. کمیته کتلک مرکز وحدتی بود در میان اقوام مجاهد ساکن منطقه، در تأسیس این کمیته، مرحوم حاجی آخند ملا غلام محمد دانشمند مجاهد، مرحوم آخند صاحب ملا محمد امیر، قوماندان فضل احمد خان لشکر راه، شهید ملا بسم الله، پدر نگارنده حاجی ارباب تاج الدین، شهید مولوی احمد شاه، حاجی ملا خدا داد، ملا محمد یمین شهید، ملا فقیر احمد مرحوم از ولسوالی جوند، قاضی مولوی بهاء الدین فایق، رئیس عبدالرحمن خان، مرحوم ارباب عبدالله خان، محمد یمین بیک، داکتر عبدالصمد، حاجی ارباب مولی داد خان الله یار و دیگر عزیزان مجاهد که ذکر اسامی همه آنان از حد گنجایش این نوشته بیرون است، نقش عمده و اساسی داشتند.

و سالها این کمیته کتلک بحیث سنگر مستحکم مجاهدین، موقعیت خود را بخوبی و افتخار آمیز حفظ نمود.

عموماً وضع جهاد در چنچران مرکز ولایت غور خوب بود. قوای روسی مستقر در میدان هوایی چنچران و حکومت دست نشاندۀ آنها از چهار طرف در محاصرهٔ شدید به سر می بردند. و اکمالات خود را در طول سال از طریق هوایی از پایگاه شیندند انتقال می دادند.

بازگشت از سفر

در اواسط سال 1360 هـ ش من با همراهی برادر گرامی حاجی محمد شاه مجیدی، شهید غلام ربانی (غفوری) که هر دو از چنچران و از محصلان مدرسهٔ امام ابو حنیفه در کابل بودند. و در قیام 1358 بر ضد رژیم کمونیستی که معروف به واقعهٔ چنداول است، فعالانه شرکت داشتند، از پاکستان به دولتیار غور آمدیم.

در این سفر خاطره انگیز از مرز پاکستان تا میدان وردک تخمیناً پانزده شبانه روز را با شترها، هم قدم بودیم. و بعد از آن از جلریز وردک، از میان مناطق آزاد هزاره جات، از جادهٔ کابل - غور بذریعۀ موتر تا نزدیک دولتیار آمدیم. ما نخستین کسانی بودیم که از طرف رهبری جهاد در تنظیم جمعیت اسلامی افغانستان وظیفه داشتیم تا در چنچران جبهات جهادی را تشکیل بدهیم. قبل از ما شهید معلم عبدالستار حکیمی، برادر کمال الدین مودودی، مرحوم

نور محمد نوری، برادر فضل الحق نجات و غیره دوستان جبهات حزب اسلامی را تشکیل داده بودند. شهید نصر الله خان سرحدی چهل نفر مجاهد داشت. که همه یکنوع سلاح را حمل می نمودند. که ما با شوخی آن دوستان مجاهد را (کندک سیانوف) نامیده بودیم.

در دولتیاری مرحوم ارباب آقا جان، اقوام مرغابی، زی حسین، ده مرده و غیره مردم متدین، در جهاد با ما صمیمانه همراه بودند. خوب بیاد دارم که تصمیم من و آقای مجیدی، شهید غلام ربانی (غفوری)، ضابط عبدالعلی و چند یار دیگر بر آن شد. که در قدم اول، جهاد فی سبیل الله را بمفهوم حقیقی آن باید، عملاً به مردم نشان بدهیم. و سعی کنیم بالای مردم و اهالی قراء و قصبات که پناگاه و پایگاه ما هستند، کوچکترین تکلیف و زحمتی وارد نیاید. به همین جهت بود که در کمترین مدت، عامه مردم مارا به عوض مجاهدین (جمعیتی) منسوب به جمعیت اسلامی افغانستان، مجاهدین جتئی، می گفتند.

بدون شک قدم خیر و اقدام نیک و عمل پسندیده از هر کسی که سرزند، سپاس و ستایش مردم را حتماً در پی دارد. عامه مردم عاشق نیکی نیکوکاری و نیکوکارانند.

اگر من به ذکر جزئیات خاطره های آن روزگار بپردازم، این جزوه گنجایش آنرا نخواهد داشت. لذا اگر من از فرد فرد مجاهدین و سران و سر دسته های عزیز که اکثراً چهره در نقاب خاک کشیده اند. و برخی از آنان تا هنوز حیات دارند، نمیتوانم نام بگیرم معذرت مرا بپذیرید. که اهمال و ترک و قدر ناشناسی نیست. و بلکه هدف ما ازین یاد کردها رعایت اختصار است.

تا مدت چند ماه که با برادران در شرق چغچران بودیم، خانه و اقارب ما از باز آمدن من از سفر طولانیم هیچ گونه اطلاعی نداشتند. و من هم وظایف جهاد را مهتمتر میدانستم. در تسرعی که مرکز جهادی ما بود، هیچ آرام نداشتیم. چندین حمله دشمن را دفع کردیم. اگر روسها حمله نمیکردند. حتماً نوبت حملات چریکی از ما بود. خداوند قدیر (ج) آن جهاد را از همه ما بپذیرد.

وقتی که در غرب چغچران و بخانه خود آمدم، جهاد رونق بهتری گرفته بود. و وحدت کامل در میان مجاهدین حکم فرما بود. در آهنگران جبهه جهادی تشکیل گردیده بود. که بنیان گذاران آن جبهه سرورانی بودند چون مرحوم ملا نعمت الله، شهید آخند ملا مصطفی، شهید ملا عبدالحلیم فرزندش، شهید نورگل، شهید آخند زاده ملا ولی محمد، شهید ملا ابوبکر، شهید محمد عظیم،

شهید عبدالحکیم، شهید تحویل دار عبدالغفور اندری و غیره... و در صوفک نیز جبهه جهادی توسط سارنوال عبدالقیوم خان ولد شهید حاجی عبدالغفور، شهید مولوی عبدالحمید، میرزا سید علی خان و غیره مجاهدین تشکیل و بیرق جهاد را برافراشته بودند. مجاهدین عزیز قوم یار پولاد با مجاهدین زی رضاء در کوه کتلک سنگر داشتند. و دوشادوش هم به میدانهای پیکار و جهاد علیه روسها می شتافتند. و روسها را هم جرأت بر آمدن از پایگاه شان در چنچران نبود.

اما طیارات جت و هلیکوپترهای شان، مراکز مجاهدین قریه ها و قصبات فقیر را پیوسته و بیرحمانه بمباردمان میکردند. که اکثراً مسلمانان بی دفاع، زنان و کودکان و سالخوردگان را بشهادت میرسانیدند. و منازل مسکونی را ویران میکردند. و خسارات مالی فراوانی را بر مردم تهیدست ما وارد می آوردند. سلسله بمباردمانهای وحشیانه همیشه ادامه داشت.

ظهور اختر تابناک آسمان جهاد

(شهید قهرمان حاجی رئیس عبدالسلام خان)

ستاره بدرحتسید و ماه مجلس سد

دل رمیده مارا انیس مؤنس شد

(حافظ)

این سنت الهی است که در هر وقت و زمان مردان بزرگی را به ظهور می آورد. و به آنان توفیق جهاد در راه اعلاء کلمه الله، و مقابله با دشمنان اسلام را ارزانی میکند. تا به بازو و همت و پیکار آن اهل توفیق و سعادت، دین حق را قوی میگرداند.

شهید حاجی رئیس عبدالسلام خان، فرزند حاجی ملا ابو الفیض ولد مرحوم حاجی محمد اکبر، و برادر زاده عالم مجاهد مرحوم حاجی آخند صاحب ملا غلام محمد، و فرزند عمو زاده امیر کاروان شهدای غور، حاجی خلیفه نور احمد شهید بود. پدران و اجداد وی همه اهل شرافت، نجابت، دانش، فضیلت و تقوی بوده اند. و بر عشیره ما حق استادی و رهبری روحانی دارند.

وی در خانواده متدین و روحانی در سال (1335 ه ش) متولد شده و تعلیمات ابتدائی خود را نزد پدر و کاکای دانشمندش فرا گرفت. هنگامی که کودتای ننگین 7 ثور 1357 ه ش بوقوع پیوست. عبدالسلام خان، بخدمت عسکری در قوماندانی امنیه هرات ایفای وظیفه می نمود.

بعد از واقعه 24 حوت 1357 ه ش قیام مردم هرات، وی با همکاری عده از صاحب منصبان مجاهد، به تسلیم دهی ولسوالی غوریان به مجاهدین نقش فعال داشت. مجاهدین غوریان، برایش تقدیر نامه و یکمیل کلاشنکوف داده بودند. وی بازیگرکی و شهامتی که داشت آن کلاشنکوف و یا آن یادگار جهاد را از ولسوالی مرزی غوریان هرات پای پیاده با خود به چغچران آورده بود. که از آوردن همان یک میل سلاح همیشه خاطره های شیرینی را حکایت میکرد.

وقتی که این نگارنده از شرق مرکز چغچران به غرب آن یعنی به خانه خود آمدم، شهید حاجی رئیس عبدالسلام خان را تمام مردم قبیلۀ ما به حیث رئیس جبهه جهاد انتخاب کرده بودند.

خودش که در نو بهاران زندگی و عنفوان شباب و جوانی بود،
عده از جوانان مجاهد و جوان مردان رزمنده قبیله ما را با خود
همراه داشت.

منکه در تحریک جهاد در ولایت غور شهرت و محبوبیتی را
نصیب شده بودم، همه مجاهدین نسبت به من احترام
و محبت میکردند.

عبدالسلام خان همینکه از آمدن من اطلاع یافته بود. در یک
شب خزان 1360 هـ ش با عده از مجاهدین، در حالیکه سلاح
های ابتدائی داشتند و با اسپ های قوی و زیبا سوار بودند بدیدن
این نگارنده عاجز آمدند. این اولین باری بود که من با عبدالسلام
خان آشنا شدم. زیرا من از نوجوانی در پی تحصیل علم به هرات
بسر می بردم. و با اکثر مردم محیط و منطقه خود، زیاد سروکار و
معرفت نداشتم. در همان ساعت های اول او را با خود چندان
صمیمی یافتم که فکر میکردم سال ها با هم بوده ایم. وی جوانی
بود از لحاظ جسمانی در کمال حد اعتدال، لباس ساده اما منظم
داشت. از اسپ و سلاح خود و مجاهدین خود، مراقبت جدی می
نمود. دارای سیمای نورانی و چشمان نافذ بود. دستار خود را محکم
می بست. و گوشه آن را کوتاه می گذاشت. و برخی از وقت ها آنرا

بالا می زد. که بیانگر آمادگی وی برای یک کار مهم و یک حرکت جدی بود.

دران شب، تمام صحبت های ما راجع به تداوم جهاد علیه روسهای متجاوز، متمرکز شده بود. از من راجع به فلسفه کمونیستی و تاریخ شوروی بسیار سوال می کرد. سعی می کرد تا بداند که اهداف روس ها در دراز مدت، از اشغال کشور ما چیست؟ من یک سلسله اهداف سیاسی، اقتصادی و نظامی را که روس ها مد نظر داشتند، بطور مفصل می گفتم.

شهید عبدالسلام خان سخنان مرا با حوصله مندی می شنید. اما خودش چنین ابراز نظر میکرد: این گپ های شما هم صحیح است. لکن شوروی ها به این خاطر به کشور ما تجاوز کرده اند، تا دین اسلام را از بین ببرند. مسلمانان دین دار را بکشند. و عده را که از آنها متابعت میکنند از دین بیگانه سازند. ما کمر بسته ایم تا از دین خود دفاع نمائیم. انشاء الله مجاهدین پیروز می شوند و شوروی ها شکست میخورند.

از رهبران جهاد و از تنظیم های جهادی با علاقه مندی زیاد می پرسید. در حالیکه بدون تعصب به همه اظهار محبت و احترام میکرد، از اختلافات آنان خیلی ناراحت و پریشان بود. می گفت که

دشمنان اسلام نمی گذارند تا مسلمانان در یک صف واحد جهاد کنند.

من در همان دیدار اولین با او علاقه مند شدم. بعد ازان تصمیم گرفتم که با او همسنگر باشم. و تقدیر ازلی چنین بود که تا پیروزی مجاهدین در غم و شادی باهم بودیم، و در شکست و پیروزی در کنار هم قرار داشتیم.

شهید حاجی رئیس عبدالسلام خان خدمات درخور ستایش و جان بازی های قابل وصفی را در راه عزت اسلام و آزادی و سر بلندی وطن انجام داد. من در تمام مدتی که با وی بوده ام، در همه اطوار او را خوبتر شناخته ام.

وی از نعمت سواد بهره کافی داشت. تمام مکتوب های اشخاص و افراد و جبهات جهادی را که میرسید، خودش میخواند. و از برادران خود میخواست که جواب آنها را بنویسند. و خودش دستخط و امضاء میکرد. می گفت خط من خوب نیست. وی از خوشنویسی من بسیار ستایش می نمود.

اکثر نامه هایش را این حقیر می نگاشتم. و برخی را برادر حاجی قاضی بهاء الدین فایق و شهید مولوی احمد شاه و برادران دیگری می نوشتند. خوش بختانه ما همه خوش خط بودیم. با وجود وظیفه

ریاست، بیابان گردی و کوه نوردی و حس قوی سلحشوری در صحبت کردن آهسته حرف میزد. و ادب مجلس و تواضع را در برابر همگان همواره رعایت میکرد.

از خود بزرگ بینی، بسیار بدش می آمد و نفرت داشت. و از تکبر کردن اشخاص نکوهش میکرد. در منازعات ذات البینی مردم، راه حل را از علمای کرام جويا می شد. و بر اساس حکم شرع شریف اقدام میکرد. این حقیر که در طول دوره جهاد دعاوی حقوقی و جزائی مردم را بر اساس حکم شریعت اسلام فیصله میکردم، در اجرای آن نه تنها که کوچکترین مداخله و یا تعللی نمیکرد. بلکه نهایت همکاری را داشت.

با علمای دیگر نیز، بهمین گونه هم آهنگی و همکاری میکرد. حاجی رئیس عبدالسلام خان شهید، در تأسیس و ترمیم مساجد سعی بلیغ داشت و همیشه می گفت: که مسجد خانه خدا و عبادت گاه حق تعالی است. و نخستین بار جهاد از همین مساجد آغاز گردید. مجاهدین را در هر کجا که بودند، به غایت دوست میداشت. از شکست آنان اندوهگین و در پیروزی های شان شادمان می شد. اما هیچ وقت او را در گریه ندیده اند. و حتی وقتی که شایسته ترین همسنگرانیش بشهادت رسیده اند، نیز گریه نکرده است. این مطلب

را خودش نیز قبول داشت. اما این خصلت را از سنگدلی نمی شمرد. و بلکه می گفت: گریه کار مجاهد مردان و خصلت آزادگان نیست. این خصیصه وی ما را بیاد عیاری های هموطن نامی وی ابو مسلم خراسانی می اندازد. که تاریخ نویسان او را نیز بدین خصیصه توصیف نموده اند.

ابو مسلم خراسانی (متوفی 137 هـ ق) از مرو رُود (مجرای دریای مرغاب) و از همین غرjestان غور، ظهور کرد. و خلافت اسلامی آل عباس و یا عباسیان را که فرزندان حضرت عباس (رض) عم رسول خدا بودند، بقدرت رسانید که از سال (132 تا سال 656 هـ) در بغداد خلافت نمودند.

کارها و کار نامه های شهید حاجی رئیس عبدالسلام خان، بسیار سنجیده و متین و استوار بود. که در هیچ زمان باعث دردسر وی و همسنگرانیش نمی گردید. مردی بود با ثبات با استقامت و با شهامت. هرگز از حوادث بزرگ متأثر نمی شد. و روحیه عالی خود را از دست نمی داد. در هنگامی که مجبور به عقب نشینی می شد، چنان منظم عقب نشینی میکرد. که حتی یک میل سلاح و یکدانه مرمی هم بجای نمی گذاشت.

برخی بر این باور بودند که برنامه های کاری وی ازان جهت مؤفقیت آمیز است که او بطور خصوصی با مرحوم حاجی ملا ابو الفیض پدرش و مرحوم حاجی آخند ملا غلام محمد کاکای دانشمندش، مشوره می کند.

بهر حال احترام آن دو بزرگوار و تمام علماء و موی سفیدان را زیاده از حد مراعات می نمود. و با همه مشوره میکرد. مشقت های جهاد را با آغوش باز می پذیرفت و مانند برخی از سران راحت طلب و مشقت گریز نبود.

هیچوقت او را خوشحال تر از آن ندیدم که رژیم مزدور و روسهای متجاوز تهدیدش میکردند. از تهدید آنها خوشحال می شد. و اظهار مسرت می نمود. شاید از تهدید آنها به اهمیت و کار آیی خود برای جهاد و اسلام پی می برد.

از توکل مخلصانه که به ذات خداوند بزرگ (ع) داشت، بر حماقت دشمنان ملحد می خندید. و به آنها شجاعانه گوشزد می نمود که: ما مجاهدین با توکل به حضرت حق (ع) و با یقین کامل به نصرت و یاری او تعالی با شما دشمنان حق مقابله می کنیم. دست تان آزاد، هر چه میتوانید، بکنید. از شما کوچکترین هراسی نداریم. عبدالسلام خان همچنان که خودش شجاع و با غیرت بود،

فرماندهان زیر فرمان او، مجاهدین و هم سنگرانش نیز شجاع و باغیرت بودند. یک قسمت از عشیره ما از ساکنان جوار منار جام همواره به حیث یک قوه واکنش سریع و فاتح آماده حمله و دفاع بودند. که از آن میان سردارانی چون مرحوم امان الله خان بیدان، امان الله خان شمرقک، مرحوم میرزا ابوبکر، مرحوم محمد اکبر شمرقک، حاجی محمد اکبر، حاجی خلیفه غلام حسن، حاجی ارباب دین محمد، ارباب احمد خان بیدان، قوماندان بشیر خان، و دیگر عزیزان در صفحات طلائی تاریخ جهاد، نام شان جاودانه ثبت است. بیجا نخواهد بود تا نام های برخی از سران مجاهدینی که همیشه با ما در تمام مبارزات و سنگرهای جهاد همراه و هم رزم بودند در اینجا تذکر داده شود. اما اگر کسی از آن عزیزان از قید قلم میماند از آن جهت است که قصد ما از این یاد آوری و این نوشته نهایت اختصار بوده و این رساله گنجایش تفصیل را ندارد:

مرحوم حاجی وکیل محمد، مرحوم ارباب الله نظر خان، حاجی غلام یحی خان، رئیس محمد غوث خان، قوماندان ملا عبدالرحیم، حاجی عبدالرسول، عبدالغفار خان، سارنوال عبدالاحد، رئیس نجیب الله، قاضی محمد صدیق، امیر بای از قریه خفک از قوم زی رضای چارصده، قومندان عبدالقادر ملمنچ، عبدالصمد عابد، میرزا

فضل الحق خان ده حاجی، آخذ صاحب ملا عبدالله خونیه، ارباب عبدالرحیم شمرق، مرحوم مولوی محمد موسی اولین والی حکومت مجاهدین در غور، قوماندان احمد خان مرغاب، محمد حسین خادم، لعل بهادر فروتن، محمد نسیم کهزاد، ارباب عظیم خان، ارباب محمد خان جنداک، قومندان عبدالخیر حکیمی، قومندان عبدالرزاق، رئیس میر احمد خان، ارباب غلام محمد خان شیویج، حاجی سید میر خان، حاجی احمد خان شیویج، حاجی ملا خداداد کندل باش، رئیس عبدالرحمن یار پولاد، معلم نظام الدین خواجه سبزیوش، فضل احمد خان لشکر راه، شهید ملا محمد یمین، شهید ملا بسم الله، شهید ارباب معاذ الله، شهید تحویل دار عبدالغفور الندر، مرحوم ملا نعمت الله، شهید ملا عبدالحلیم، شهید ملا ولی محمد آخذ زاده، مرحوم قومندان مولی داد، سارنوال عبدالقیوم خان، مرحوم قوماندان خدا داد امروتک، ملا عبدالقاسم، شهید ارباب محبوب، شهید حاجی مولوی محمد اسماعیل سلمین، شهید مولوی سکندر، شهید مولوی نور احمد از قریه سوخته، شهید ارباب سخی داد معدن، شهید قوماندان سخی داد غوری، شهید عبدالقدیر خان اوشان، شهید حاجی گل خان، ارباب محمد عالم، آمر سراج الدین خان، حاجی محمد محسن خان کمنج، قوماندان سید احمد خان، ضابط سرور غوک، حاجی مولوی عبدالاحد شهرک، ملا حفیظ الله، گل محمد بیک شینیه، میرزا رمضان، میرزا صادق، ارباب محمد اکبر، ضابط عبدالعلی، مرحوم نصرالله خان

سرحدی، عبدالقیوم خان پهلوی سنگ، مولوی تاج الدین پای مزار، حاجی ملا محمد رحیم، ارباب سید محمد، ملا نور احمد دهن درم، حاجی مولی داد خان الله یار، رئیس عبدالرحمن خان الله یار، سناتور خان محمد خان، رئیس عبدالقیوم خان الله یار، استاد زمان الدین، مرحوم نور محمد نوری، فضل الحق نجات، حاجی کمال الدین مودودی، قوماندان عبدالرؤف غفوری، محرر محمد اسماعیل، میرزا خواجه محمد خان، میرزا امان الله خان، میرزا عبدالغفور خان گدام دار، حاجی محمد شیخا، میرزا اسماعیل، شهید تحویل دار عبدالاحد خان و غیره سران جهادی عزیز که اگر نام شان که از قید نوشتن باز مانده باشد بنابر هدف اختصار بوده که حتماً در آثار تاریخی دیگر خود انشاءالله با جزئیات بطور مفصل و مشرح از آنها یاد خواهیم کرد. اکنون برمیگردیم به ادامه خصوصیات شهید حاجی عبدالسلام خان.

عبدالسلام خان از هوش و حافظه فوق العاده بر خوردار بود. بعضی از اوقات با فراستی که داشت، راز های دل اشخاص را می دانست و باز گو میکرد. به نحوی که طرف نیز صادقانه آنرا تأیید و اعتراف می نمود. و این بسیار تجربه شده بود. و بعضی از حوادث را نیز پیش بینی میکرد. که بارها می گفت که های! من نگفتم که چنین میشود. زیرا من می فهمیدم. من دل بینا نیستم. و باز تبسمی

بر لبانش نقش می بست و می گفت: اگر ولی نیستم.
خالی هم نیستم.

حافظه وی بحدی قوی بود، که تمام مجاهدین خود را یک یک می دانست که چه نوع سلاحی دارد. و چند دانه مرمی را حمل می کند. از حال خود شان، اسب شان و زندگی خانواده شان معلومات کافی در حافظه خود داشت.

بسا وقت ها میشد که ناگهان سلاح و مهمات مجاهدین را موجودی میکرد. و یکدانه مرمی هم اگر کمبود می شد، آن مجاهد را مورد باز پرس جدی قرار میداد. هر چند دفتر های ثبت و راجستر سلاح و مهمات و مواد اعاشوی و غیره هم داشت. اما دفتر حافظه وی از همه دفاتر دقیق تر بود.

یکی دیگر از خصوصیات عبدالسلام خان این بود که برخی از اوقات با دو نفر مجاهد، در یک منطقه دور از قلمرو خود میرفت و آنجا یک لشکر عظیمی از مجاهدین همان منطقه با وی همراه می شدند، و تحت قیادت مستقیم او عمل میکردند. و از او صمیمانه اطاعت می نمودند. که این امر درجه محبوبیت وی را در میان توده های مردم آشکار می سازد. و قیادت سالم و جذابیت شخصیت وی را بخوبی نشان میدهد.

با تمام مجاهدین از تمام اقوام و تنظیم های جهادی رابطه نیک و برادرانه داشت. و از تعصبات قومی و تنظیمی بکلی بدور بود. و تنها با روس ها و مزدوران روس، هرگز سر سازگاری نداشت. و تا آخر با آنان مبارزه کرد. و دامان پاک جهاد را از لوث ارتباط با دشمنان اسلام پاک نگهداشت. و هرگز آن را آلوده نساخت. و تا آخر از حریم مقدس جهاد پاسداری بعمل آورد.

در اظهار حق، بسیار صریح اللهجه بود. از کسی که بد می برد. صریحاً به او می گفت. و هیچ بیم و باکی نداشت. دوست و دشمن وی آشکارا معلوم بود. و در موقف وی هیچکس دچار اشتباه نمی شد.

جهت گیری های وی همیشه صاف و ساده و راست و پوست کنده بود. تاکتیک ها و تخنیک های جنگی وی نیز کاملاً ابتکاری و جدید بود. و مناسب با اوضاع و شرایط به کار گرفته می شد.

بعد از پیروزی مجاهدین، بحیث قوماندان غنند جهادی ولایت غور از سال (1372 تا 1375 ه ش) تا دوره حکومت طالبان با صداقت و کفایت ایفای وظیفه نمود. هر چند وی هیچ علاقه مندی به این وظیفه نداشت. با آن هم این وظیفه را پیاس خاطر

مجاهدین و همسنگران‌ش مدتی به عهده گرفت. بعد از آن تاریخ هیچ وظیفه رسمی را قبول نکرد.

و همواره در میان مردم خود، از نفوذ و اعتباریکه شایسته یک شخصیت ملی باشد، بر خوردار بود. وی در دل‌های توده‌های مردم خود جای داشت و عامه مردم محیط که طی سه دهه با وی انس و الفت گرفته بودند - مرد و زن، پیر و جوان و خورد و بزرگ، از دل و جان او را دوست میداشتند، زیرا وی شخصیت رسمی نبود، که تشکیلات پیچیده و تشریفات بیهوده داشته باشد. کسی نبود که با موتر شیشه دودی راه برود. و در پشت دروازه‌های ضخیم و بسته بنشیند. و برای ملاقات وی باید وقت بگیرند. و روزها و ساعت‌ها در پشت دروازه وی انتظار بکشند. بلکه او بدون تکلف و با سادگی در بین مردم قراء و قصبات کوچک و بزرگ خود، با مردم خود سروکار داشت. و عامه مردم هر نوع مشکلی که داشتند. با او در میان می گذاشتند. و او با درایت و تجربه کامل و صفا و صمیمیت و با کمک علماء و ریش سفیدان، بحل مشکلات مردم خود می پرداخت. و عدالت اجتماعی را به بهترین وجهی تأمین می کرد.

از سعی و تلاش عبدالسلام خان، و سیاست ودین داری وی مردم، در امن و امان زندگی میکردند. چون او مردم را دوست میداشت، لذا مردم هم او را دوست میداشتند:

دل را به دل رهی است درین گنبد سپهر
از سوی کینه، کینه و از سوی مهر، مهر

قطاع الطریق، سارقین مسلح، دزدان عادی و تمام خلاف کاران، در مناطق قلمرو وسیع وی هرگز جرأت نفوذ، ظهور، گشت و گذار و فعالیت های تبه کارانه را نداشتند- زیرا از سیاست وی سخت بیم ناک بودند. و از شنیدن نام نامی وی بر خود میلرزیدند. و فرسنگها فرسنگها، راه خود را از او چپ میکردند. و چون خفاشان تابش نور را تاب نمی آوردند.

عبدالسلام خان در راستای خدمات رفاهی اجتماعی، و کارهای خیریه، صدقات جاریه و تأسیسات عام المنفعه کار نامه های درخور ستایشی را انجام داده است.

احداث سرک دره منار جام

عبادت بجز خدمت خلق نیست

به تسبیح و سجاده و دلوق نیست

(سعدی)

حاجی رئیس عبدالسلام خان شهید، طوریکه به همگان معلوم است، در کارهای عام المنفعه برای رفاه و آسایش عامه مردم همواره سعی بلیغ داشت. و در این راه از هیچگونه تلاش و زحمتی دریغ نمی ورزید. اما از میان تمام کارهای عام المنفعه که از او به یادگار مانده است، احداث سرک دره جام تا قریه کمنج در مسیر هریرود، از میان سنگلاخ ها و صخره های بزرگ با نیروی کار انسانی و به بازوی پرتوان ملت با وسایل ابتدائیه بیل و کلند، بسیار شگفت انگیز و حیرت آور بوده و برجستگی خاص خود را دارد.

منار جام میراث عظیم فرهنگی جهان، گلدسته مسجد جامع فیروزکوه، پای تخت سلطنت غوریان در قرن ششم هجری بوده است. که با ارتفاع بیش از 63 متر در زمان امپراطوری سلطان

غیاث الدین غوری که از سال (558 تا 599 هـ ش) مدت 41 سال پادشاهی کرد. و در گنبد شمالی مسجد جامع هرات که بنا کرده اوست. به آرامگاه ابدی خود آرمیده است، ساخته شد. و بیش از نه قرن است که از گزند باد و باران در امان مانده و انگشت شهادتی است بر گذشته پر افتخار نیاکان با ایمان ما- دره جام به طول (16) کیلومتر در گذشته پیاده راه هم نبود. حاجی رئیس عبدالسلام خان همیشه آرزو داشت، تا شاه را که چنچران را به هرات وصل می کند- از داخل این دره زیبا بوده باشد. زیرا سرک سابق از دره بیدان از نقطه پای منار جام بطرف جنوب دریای هریرود عبور میکرد و دره جام را الی بند غوک و کوتل گنبد و گرماب طی نموده و به دره غوک سرازیر می شد. که بسیار صعب العبور بود- و در زمستان ها مسدود می شد. و مردم غور در تنگدستی و مضیقه شدید رو برو می شدند. در حالیکه راه بند باین نیز همه ساله در موسم زمستان مسدود میگردد. عبدالسلام خان، بارها از حکومت محلی غور و حتی از حکومت مرکزی افغانستان تقاضا نمود تا باوی در احداث سرک دره جام کمک و مساعدت نمایند. ولی متأسفانه به درخواست وی پاسخ مثبت داده نشد. میگویند یکبار تیمی از انجینیران برای سروی این سرک آمده- و

در نتیجه باز دید شان نظر داده بودند که چند صد میلیون دالر هزینه بکار است- تا این سرک احداث گردد. و عبدالسلام خان به آن انجینیران گفته بود که من نه با دالر بلکه با همت و ایمان و پشت کار این هزاران مرد مجاهد، با این سخت کوشان سراخ، از قبیله زی رضاء، با این روئین تنان آهنین پنجه قوم الله یار، با این شیر دلان شیربجه و کمینج، که چون منار جام همیشه قد افراشته و به پا ایستاده اند، انشاء الله این سرک را می گشایم. شما نتیجه سروی تان را ببرید به وزارت تان و با خود نگهدارید.

زیرا دولت افغانستان هرگز حاضر نمی شود، به ولایت فقیر ومحروم غور یک چنین بودجه انکشافی را منظور نماید. همین بود که هزاران نفر از مردم قلمرو جهادی عبدالسلام خان، بطور رضا کارانه حاضر شدند تا با وسایل ابتدای دست داشته شان در احداث این سرک، که بمنزله شاه رگ حیاتی شان بود، سهم بگیرند.

این دره که کاملاً طبیعی، بکر و دست نخورده بوده و در دو پهلو ی هریرود کوههای سر بفلک کشیده آن پوشیده از درخت های خود روی طبیعی از قبیل: بادام، امروجه (امرود کوهی)، آنج، آبول، طاقم، کاروانکش، چکه، زرشک، سیاه چوب، غوجه، شغز، چنگیش بید، سفیدار و غیره میباشد-یکی از محیط های طبیعی

بسیار زیبا محسوب میگردد. عبدالسلام خان در مدت کار در آنجا در حفظ محیط زیست و نگهداری حالت طبیعی فوق العاده جذاب آن دره، از دل و جان کوشش نمود. در نتیجه آن دره را چون رستم زال و راه هفت خوان، باز گشود. و از هفت خان رستم و هفتاد حصار صخره های سیاه آن گذشت. و سنگ های سیاه خارای آن هر قدر سر سختی نشان دادند، سر انجام در برابر عزم پولادین و تصمیم قاطع عبدالسلام خان این بزرگمرد تاریخ سر تسلیم فرود آوردند. و موم و خمیر گشتند. هنگام کار با مجاهدین خود در آن دره افسانوی خیمه زد و مدت ها اقامت گزید- خشکیده نانش را با یارانش در آب زلال هریرود، تر کرد و تناول فرمود. و از پودینه لب آب، نان خورش ساخت. و این بیت مشهور را که شعار آزاد مردان است زمزمه میکرد:

از سنگ روزگار سر پر غرور ما
صد بار خون چکان شد و یکبار خم نشد

بالآخره این راه بپایه اكمال رسید و مورد بهره برداری قرارگرفت. این سرک فواید زیادی برای مردم غور و عموم مردم افغانستان دارد. زیرا هرات را با پای تخت افغانستان از طریق

ولایات مرکزی وصل می نماید- و کوتاه ترین راه مواصلاتی هرات-کابل است. و در تمام موسم سال بروی ترافیک باز میباشد. و در گرما و سرما مسدود نمی گردد. و فاصله غور- هرات به کمیت 65 کیلومتر نزدیکتر میشود. و همه جا از میان قریه جات و مناطق مسکونی عبور می نماید. و در مسیر خود بیابان ندارد. که این هم یک مزیت عمده بشمار میرود. و این راه از دستبرد دزدان و قطاع الطریقان همیشه در امن و امان بوده است. که در مجموع اهمیت های ترانزیت کالا، صنعت تجارت و پهلوهای عمده دیگر اقتصادی را دارا می باشد. بر علاوه، جاذبه محیط طبیعی حیرت انگیز این دره، در مجاورت منارجام، آبدۀ تاریخی غور و میراث فرهنگی جهان بشریت، در آینده مملکت ما یک منطقه مهم توریستی و جهانگردی خواهد بود. و عواید صنعت توریستی آن گوشۀ از اقتصاد کشور را رونق خواهد بخشید. و این خدمت بزرگی بود که شهید عبدالسلام خان، تا دامان قیامت بحیث یک صدقۀ جاریه و یک عمل نیکوی مستدام، از خود باقی گذاشت. که نشانی است از قوت ایمان، عزم متین، تصمیم قاطع و شجاعت راستین یک ابر مرد مجاهد- و آیتی است از مردم دوستی و مردم داری.

آخرین دیدار

فرصت شمار صحبت کز این دو راهه منزل
چون بگذریم دیگر نتوان بهم رسیدن

(حافظ)

از مدتی که من در هرات بدایره قضاء افتادم و پای بند حاضری شدم، عبدالسلام خان را کمتر می دیدم. بتاريخ 1389/6/20 ه ش که مصادف بود با عید سعید فطر 1431 ه ق با اولاد های خویش سفری داشتم به ولایت غور، به قریه محبوب و زادگاه عزیز خود، با طیاره از ولایت هرات بمرکز چغچران رسیدیم و از انجا به قریه خود و زیارت والدین و دیدار با اقارب خود شتافتیم. حاجی رئیس عبدالسلام خان همینکه از آمدن ما اطلاع یافته بود، در ظهر روز اول عید سعید فطر یکجا با اولاد های خویش و تعدادی از موی سفیدان بدیدن ما آمد. چون هر دو تشنه دیدار یکدیگر بودیم از حلول عید اسلام، زیارت والدین، دیدار اقارب و مزید برآن ملاقات با رئیس گرامی و همسنگر عزیزم، مسرت و خوشحالی من صد برابر شد.

آن لحظات خوشی هرگز در توصیف نمی گنجد. ای کاش قلم ناتوان من میتوانست آن لذت زاید الوصف و فراموش ناشدنی و جاودانی را کاملاً رقم میزد. رئیس عبدالسلام خان همان بود که همیشه او را دیده بودم. سیمای نورانی چهره متبسم، بینی کشیده، چشمان سیاه نافذ، پیشانی فراخ و گردن افراشته که هیچ گاه در برابر ستم خم نگردیده. و اما محاسن زیبایش بیشتر به سفیدی گرایده بود. با آن هم هیچ اثری از پیری در وی دیده نمی شد. هم چنان سر زنده، با نشاط، خنده روی، شوخ و لطیفه گوی بود. شبی داشتیم به صفای بزم مهتاب. تمام خورد و کلان قریه جمع شده بودند. ورئیس مهربان با هر یکی از آنان شوخی ها و ظرافت ها داشت. فردای آن به من گفت که شما خوب خبر دارید که من هیچوقت با اولاد هایم یکجا بدیدن کسی نرفته ام. برای اولین بار است که بدیدن شما و خانواده شما آمده ایم. اکنون خواهشمندم شما هم با اولاد ها مهمان ما شوید. من هم پذیرفتم. و با هم بخانه عبدالسلام خان رفتیم: برایم جالب بود که در تمام طول راه در بین موتر با طفلک خود و با سارا جان طفلک من زیاد شوخی و ساعت تیری میکرد. تو گویی که میدانست بزودی سفر دور دارد. باید شفقت های خود را یکباره نثار این اطفال نماید. کوتل قریه پلال را من و عبدالسلام خان از موتر پیاده شدیم. می دیدم که وی با چستی و چالاکی کوتل مذکور را بالا شد. و من خیلی مانده شده بودم. با شوخی روی خود را به من کرد و گفت از بسکه در چوکی

ریاست نشسته بی واقعاً تنبل شده بی! راه رفته نمیتوانی. گفتم راست میگویی! یادش بخیر روزگاران جهاد که شب و روز با سلاح و تجهیزات خود راه میرفتیم و هیچ احساس خستگی نمی کردیم.

در شب دوم در منزل وی از اوضاع موجود در کشور بسیار حرف زدیم. با تحلیل های که میکرد، دانستم که درک درستی از جریانات کشور دارد. یک چیز را در خلال صحبت هایش زیاد تکرار میکرد و می گفت: امروز هیچ پرسان و باز خواست نیست. هرکس هر کاری را که بخواهد می کند. هیچ بازخواستی نیست و... من که دیدم فقط دو نفر جوان مجاهد با خود دارد. پس به او گفتم: رئیس صاحب شما که یقین دارید، و ماهم که یقین داریم، هیچ پرسان و بازخواستی نیست. پس خود شما هم مواظب خود باشید. گفتم حد اقل باید همیشه ده نفر مجاهد برای دفاع شخصی با خود داشته باشید.

با تواضع خندید و گفت شما خوب میگوئید. اما من اکنون سرک کار میکنم. کاری هم به کار کسی ندارم و در میان مردم خود قطعاً احساس بی امنی نمیکنم. به من چه کار دارند؟ ازان گذشته من اکنون نمیخواهم با ده نفر بادیگارد باعث زحمت مردم خود شوم. باز هم می گفت بخدا شما هم راست گفتید. پرسان و بازخواست نیست. و افزود که خوب است. من با موی سفیدان یک مجلس میکنم. کار صلابی بلاست. مجلسی که تا لحظه شهادتش فرصت نیافت آنرا منعقد سازد. و یا نخواست منعقد شود.

فردای آن در طلوعه آفتاب، من و عبدالسلام خان یکدیگر را در آغوش فشردیم و برای همیشه با هم خدا حافظی کردیم.

روزهای دیگری که من در غور بسر می بردم عبدالسلام خان در کار کمپاین انتخابات ولسی جرگه مصروفیت داشت. زیرا برادر حاجی وکیل کرام الدین (رضا زاده) جوان شایسته و نواسه کاکای عبدالسلام خان که تربیت یافته مدرسه جهاد و تعلیم دیده دست خود ما بود. و یک دوره طولانی را بحیث معاون ولایت غور خدمت کرده است، کاندیدای ولسی جرگه بود. که الحمد لله با موفقیت به ولسی جرگه راه یافته است.

قبلاً دو تن از مجاهدین از قبیلۀ ما برادر غلام یحی خان و برادر عبدالرحیم خان به شورای ولایتی غور، انتخاب شده بودند، دیگر موفق بدیدار هم نشدیم. و من به هرات مراجعت نمودم.

افول ستاره درخشان آسمان جهاد

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق
ثبت است بر جریده عالم دوام ما

(حافظ)

سه ماه بعد بتاريخ یوم دو شنبه 1389/6/15 ه ش با برادرم سیف الدین مستمند، تلفونی صحبتی داشتم. برایم از یک آوازه خنک خبر داد. آوازه نا باور کردنی، آوازه که دلم را شکست و روانم را بیازرد، آوازه شهادت برین مرد جهاد، شهید حاجی رئیس عبدالسلام خان را و افزود که خدا کند که دروغ باشد. وقتی که منبع خبر را پرسیدم، منبع یکی از نزدیک ترین مجاهدین خود ما بود- محمد ولد محمد سرور برادر ملا محمد عمر همسنگری که همیشه با او بود، شدیداً تکان خوردم. و گفتم که به یقین این خبر راست است. و بعد از ساعتی بار دیگر جویا شدم، برادرم با گلوی پر گریه انالله و انا الیه راجعون را خواند. و گفت که آوازه خنک راست شد. امروز صبح حاجی رئیس عبدالسلام خان در عقب عبدالله خسزاده خود به سواری موتر سیکل از قریه بره خانه به طرف قریه خاک بادک در حال حرکت بود، دو نفر که با یک موتر سیکل سوار بودند، در مسیر راه به او رسیدند. و با یک عمل نا جوانمردانه بطور ترور بالایش بوسیله کلاشنیکوف فیر کردند و جابجا شهیدش ساختند- مجاهد مردی را که در نبردهای بزرگ شرکت ورزیده،

و لشکرهای عظیم را شکست داده و چندین بار در نبردهای رویا روی با روسها و ایادی داخلی شان مجروح شده اما جان سلامت برده بود، دشمنان دین در یک توطئه بزدلانه ترورش کردند. و بشهادتش رسانیدند. دسیسه بزرگ ترور فرماندهان معروف جهاد و قهرمانان جنگ ضد تهاجم روس بشکل زنجیره ای در کشور ما مروج گردیده است. او به آرزوی بزرگش که شهادت در راه خدا بود نایل آمد. **و ستاره درخشان آسمان جهاد برای ابد افول نمود.** خداوند کریم (ع) او را بیامرزد. و بهشت برین را برایش عطا نماید. و به مجاهدین و بازماندگانش اجر جزیل و صبر جمیل عنایت فرماید. روحش شاد ویادش گرمی باد: در نماز جنازه او تمام مجاهدین و اقوام مختلف غور شرکت نمودند. بعد از مراسم اسلامی ادای نماز جنازه، پیکر پاکش در میان هلهله نعره های تکبیر همسنگران و دوستدارانش به آرامگاه ابدیش بخاک سپرده شد. و پس از مراسم فاتحه گیری- مجاهدین و موی سفیدان عشیره ما باتفاق جناب برادر مجاهد و گرمی حاجی ملا عبدالرحمن کاکای حاجی رئیس شهید را بجانشینی وی انتخاب کردند. این انتخاب شایسته بمنزله مرهمی بود که جهت التیام قلب های جریحه دار قوم و مجاهدین صورت گرفت- حاجی ملا عبدالرحمن یکی از مجاهدین برجسته و شخصیت بارز، مردمی و قابل قدر است. خداوند او را مؤید و مظفر داشته باشد. فرزند ارشد شهید حاجی رئیس عبدالسلام خان، ارجمندی عزیز ملا محمود جان نیز در

مصاحبت حاجی عبدالرحمن خان به خدمت مسلمانان کمر همت بسته اند. که سزاوار تحسین است.

اینک یک قطعه مثنوی را که بمناسبت بیماری حاجی رئیس عبدالسلام خان در 1365/6/7 یعنی / 25 سال قبل سروده بودم و در مجموعه اشعار من (سوگنامه) چاپ شده است. در اینجا نقل می نمایم:

به برادر رئیس عبدالسلام که روزگی چند در

اثر بیماری تب از سنگر به بستر شده بودند

صبا ای قاصد مردان مهجور

صبا ای کار ساز منزل دور

صبا ای یار هر محزون مضطر

صبا ای نامه بر پیغام، آور

صبا از من بگو مرد خدا را

رئیس مهربان با وفا را

رئیس عبدالسلام آن یار جانی

بمیدان جهاد و جان فشانی

صبا ای پیک نیکو خواه خوش پی

بخوان از من دعای نیک بر وی

رسان از من سلام و احترامی

پس از آن اشک و آهی با پیامی

که ای سر دستۀ محبوب سنگر
 توئی در جمع ما سالار و مهتر
 تریاران همدل، بی شمارند
 که خود را یار جانت می شمارند
 یقیناً جمله گی یار تو باشند
 بهر روز و شب همکار تو باشند
 به نسق و نظم گشته کار و بارت
 ز سعی قاضیان حق مدارت
 یکی را در کف افتاء جهاد است
 دگر را در بغل احکام داد است
 یکی از حفظ وحدت راز گوید
 دگر از مکر دشمن باز گوید
 یکایک شرع احمد^(ص) میرسانند
 فرامین محمد^(ص) میرسانند
 جهاد فی سبیل الله^(ج) نمایند
 بحکم حضرت الله نمایند
 قوماندانان که فرماندار جنگند
 قرین اسپ و شمشیر و تفنگند
 همه با دانشند و حق گذارند
 همه فرماندهان جان نثارند

ز جان با غیرت دین آشنایند
 ز دل فرمانبر حکم خدایند
 جوانان دلیر پاک گوهر
 که دارند در دل کهسار سنگر
 بضد اردوی سرخند ضیغم
 ولی همچون برادر جمله با هم
 بگاه حمله چون شیر ژایند
 بروز جنگ چون پیل دمانند
 بلند پرواز چون شاهین و بازند
 چو شاهان تاج بخش و سر فرازند
 یقین فرمانده اینان تو باشی
 سپه سالار هر میدان تو باشی
 چرا همچون سحر دامن کشیدی
 ز سنگر بالش و بستر گزیدی
 ترا آرام جز سنگر نمی بود
 ز سنگر مسکن بهتر نمی بود
 شنیدستم بجان تو تب آمد
 که جانها از فراق بر لب آمد
 کنون در بستر تب جاگرفتی
 تب و تاب از وجود ما گرفتی

بیامارا چنین بیتاب مگذار
 غریق لُجَّهٔ گرداب مگذار
 بیاتب را زجان و هم تن افکن
 تب مُحْرِقِ بجان دشمن افکن
 بیاکزبیم تو بیتاب گردد
 دلش را تب بگردد آب گردد
 تب کهنه رود تب تازه گیرد
 تب محرق رسد تب لرزه گیرد
 بهارستان جانت باد خُرم
 نصیب دشمنت بادا تب غم
 گلستان و جودت باد پر برگ
 نثار دشمنت بادا تب مرگ
 دعائی من بود از حضرت حق
 ازان دانائی بی همتائی مطلق
 تبت را حق بلطف خود کند خوش
 بجان دشمن اندازد تب آتش
 درخشان اختر تاریخ غوری
 چو خورشید منور غرق نوری
 شده روح شهاب الدین ز توشاد
 که دارد دشمن از تو شور و فریاد

توئی همچون غیاث الدین غوری
 بعدل و نصفت سلطان سوری
 ز تو شاد است ارواح نیاکان
 ز تو خوشنود گردیده شهیدان
 بملک چغچران مرد سعیدی
 به شام تار ما شمع امیدی
 تو بر رزمندگان چشم و چراغی
 گلی کاندلر میان باغ و راغی
 تو شمع محفل احباب بودی
 تو مرگ ملحد نا باب بودی
 و جود جبهه را بودی تو چون سر
 سر ما بودی و غمخوار و رهبر
 کنون ما را چنین دلخسته مگذار
 عزیزان را تو بی سر دسته مگذار
 ز هجران تو یاران نا شکیند
 غمین و زار و حیران و غریند
 غم یاران خود زین پیش مپسند
 حزین و خسته و دلریش مپسند
 امید نا توانانی تو امروز
 شفیق مستمندانی تو امروز

بتاریخ که من این نظم گفتم
 خزف را چون دُر شهبوار سافتم
 ز خورشیدی هزار و سیصد و شصت
 که با پنج دگر گردیده پیوست
 شده از هجرت سردار عالم
 که انگشت رسالت راست خاتم

و اینک شعری که بمرثیه او سرودم :

هو الله الباقي لا اله الا هو

انا لله وانا اليه راجعون

بمرثیه شهید حاجی رئیس عبدالسلام خان (غفر الله له)

دریغا جهان و جفاکاریش
 ستم پیشگی و دل آزاریش
 دل اندر جهان باز بستن خطاست
 که کار جهان جمله یکسر جفاست
 حکیمان دانای روشن ضمیر
 چه گفتند در حق این گنده پیر؟
 که دنیا بود دار ناپایدار
 فریبا و فانی و بی اعتبار

به دنیای آشوبگر دل میند
 اگر صاحب عقلی و هوشمند
 سری را سوی آسمان بر کشد
 بیک لحظه در خاک و خون درکشد
 جهان را ز بهر فنا کرده اند
 ستم پیشه و بی وفا کرده اند
 مرا این فلک غصه بسیار داد
 نه یکبار بلکه دوصد بار داد
 دریغ از مرگ عزیزان من
 خزان من و برگ ریزان من
 درختم من و دوستان برگ من
 که از مرگ شان میرسد مرگ من
 بدین زندگی سخت درمانده ام
 شگفتا به من تا چرا زنده ام
 به سوگ عزیزان شوم داغدار
 چو لاله همیشه درین کوهسار
 بسی دل فگارم ازین رهگذر
 پریشان و محزون و خونین جگر
 ز دوری یاران به غم اندرم
 بسینه بسی غصه می پرورم

بسی رنج بردم درین تیره خاک
 الم ها کشید این دل درد ناک
 بسی چرخ سنگین دل بی وفا
 کند هر نفس یاری از من جدا
 چو آن مجرم من که دور جهان
 کند بند بندم به تیغ هر زمان
 اگر چه هزاران الم دیده ام
 هزاران غریبی و غم دیده ام
 ولیکن کنون چشم من خیره شد
 جهان در دم دیده ام تیره شد
 ز اندوه آن یار نو رفته ام
 ازان شیر مرد بخون خفته ام
 رئیس مجاهد سپه دار قوم
 سرو و سرور و میرو سالار قوم
 رئیس نکو کار عبدالسلام
 گرامی ترین گوهر نیکنام
 پدر بر پدر صالح و با صفا
 همه اهل عرفان و اهل دعاء
 جوان مرد رزمنده سر فراز
 به آزادگی بود چون سرو ناز

شجاعت ز رفتار او ارجمند
 شهامت ز دیدار او سر بلند
 بضد قوای جفا کار روس
 ستم پیشه اردوی خونخوار روس
 بچنگ مقدس کمر بسته بود
 یکی رزم آرای وارسسته بود
 همی بود هر لحظه در کار زار
 براه جهاد همچو کوه استوار
 به آزادگی تا به پای ایستاد
 به یک لحظه هم تن بذلت نداد
 نمیرند آزادگان در جهان
 بمانند در زندگی جاودان
 چو فیروزه کوه فلک سای بود
 شکوهنده و پای بر جای بود
 بسان هریرود پر پیچ و خم
 نرفت هیچگه زیر بار ستم
 بتاریخ کشور به فرهنگ دین
 سزاوار باشد بصد آفرین
 سزاوار میدان و رزم و جهاد
 به اسپ و به شمشیر و با اعتقاد

پسندیده ســنــگر راســتــان
 درخشان یکی خنجر جان ستان
 به خط طلائی به برگ حریر
 بود نام وی قهرمان دلیـر
 به همسنگران یار و غمخوار بود
 فدا کار و هم نیک رفتار بود
 بمردم بسی داشتی احترام
 همی کرد خدمت بهر خاص و عام
 به تأمین امنیت اوسعی داشت
 درین ره بسی تخم نیکی بکاشت
 که هرگز نشانی ز رهزن نبود
 ز دزد و زآلوده دامن نبود
 به آخر یکی کار شایسته کرد
 نه تند و شتابان که آهسته کرد
 چو فرهاد با عشق و نیروی آن
 به نیکی و بازور بازوی آن
 گشود او ره درّه جام را
 درخشان نمود او سیه شام را
 دل صخره و سنگ خارا گشود
 ره هفت خوان آشکارا گشود

به خلق خدا خوب خدمت نمود
 خدا را یکی خوش عبادت نمود
 ازین خیر جاری فرخنده فال
 شده خلق یکباره آسوده حال
 بماند چنین یادگار کلان
 بنام گرامی وی جاودان
 دریغا که آن نیکمرد کریم
 خجسته پی و مهربان و صمیم
 بنامردی از دشمن نابکار
 شهادت پذیرفت با افتخار
 دریغا سرافراز نامی ما
 دریغا رئیس گرامی ما
 دریغا ازان شیر مرد دلیر
 سپه دار و فرمانده بی نظیر
 دریغا ازان روی نیکوی او
 ازان طلعت و چشم و ابـروی او
 دریغا ازان قدو بالای او
 ازان نازنین نور سیمای او
 زیـداد دشمن بخاک او فتاد
 بخون تر شد و تابناک او فتاد

به عز و شرف زندگانی نمود
 به راه خدا جان فشانی نمود
 خدایش به رحمت بهشت برین
 دهد بر طفیل رسول امین (ص)
 به یاران او نیز صبر جمیل
 ببخشد خداوند رب الجلیل (ج)
 به سوگ تو ای راد مرد گزین
 کند ناله ها (مستمند) حزین
 دریغاً فراق تو ای زنده یاد
 روانت به مینو سرا شاد باد

الحاج قاضی غوث الدین مستمند غوری 16 / قوس 1389 ه ش

ای شهید

آزاده تر ز سرو سر افرازی ای شهید
 در باغ ملک مایه صد نازی ای شهید
 دین و وطن زیمن تو آزاد گشته اند
 تا روز حشر لایق اعزازی ای شهید
 سر باختی به راه خدا مرحبابه تو

رزمنده مقدس و سربازی ای شهید
 تو قهرمان قصه رزم و شجاعتی
 تو در کتاب عشق سر آغازی ای شهید
 با خون خود نوشته طنزی به بزدلان
 چون لاله سرخ و شاهد و طنازی ای شهید
 همواره در حضور خداوند ذوالجلال
 با اهل قدس همدم و همرازی ای شهید
 خوش باش کاشیانه جنت مکان تست
 در گلشن بهشت به پروازی ای شهید
 آید به گوش نعره تکبیر تو هنوز
 محبوب و نیکنام و خوش آوازی ای شهید
 ما (مستمند) و خاک نشینیم و لیک تو
 در اوج بیکرانه چو شهبازی ای شهید

پایان



شهید حاجی رئیس عبدالسلام خان در ساحل هریرود و در حال کار بالای سرک درهٔ جام از راست به چپ: حاجی قوماندان ارباب دین محمد بیدان - حاجی رئیس عبدالسلام خان و قوماندان قلندر خان بیدان - و خلیفه عبدالقادر سیاه سنگ.



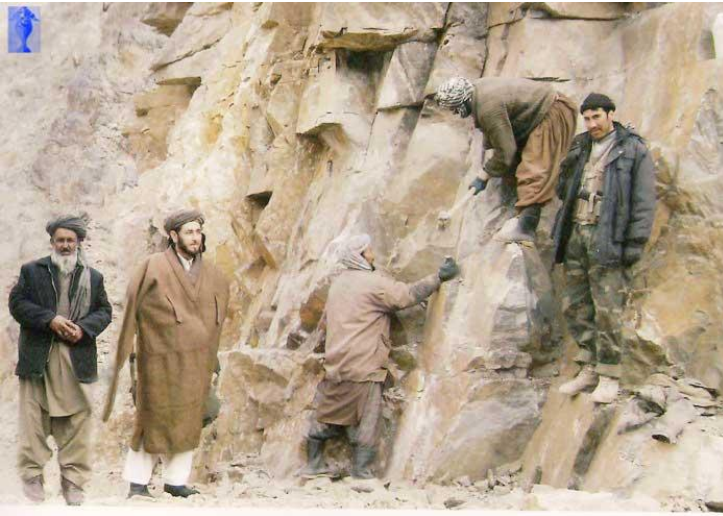


شهید حاجی رئیس عبدالسلام خان یا جمعیت انبوه از مجاهدین خویش در هنگام صرف نان خشک در زمان کار سرک دره جام. آنان استراحت گاهی دارند از سیم های بافته برسنگ های سخت - برخی از شخصیت های عکس: از راست به چپ: حاجی قوماندان دین محمد خان، قوماندان عبدالحمید، قوماندان قلندر، حاجی کرام الدین (رضاء زاده).

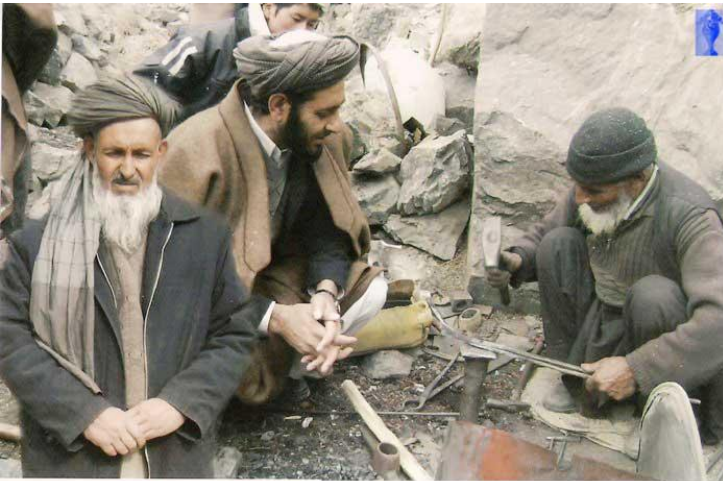




نمایی از دره زیبای جام و صخره که آن را با عشق و با تیشه فرهادی بریده اند.



شهید حاجی عبدالسلام خان، حاجی کرام الدین (رضاء زاده) و مجاهدینی که در حال کندن کوه سنگی در درهٔ جام دیده میشوند.



شهید حاجی عبدالسلام خان، حاجی کرام الدین (رضاء زاده) در حال بازدید از کورهٔ آهنگر پیر که وسایل کار سرک درهٔ جام را تیز می کند.



شهید حاجی عبدالسلام خان - حاجی قوماندان ارباب دین محمد، حاجی کرام الدین (رضاءزاده)، قوماندان حبیب الله خان الله یاری با توده عظیمی از مجاہدین در حال کار سرک دره جام.



نمایی از هموارترین منظره دره جام.



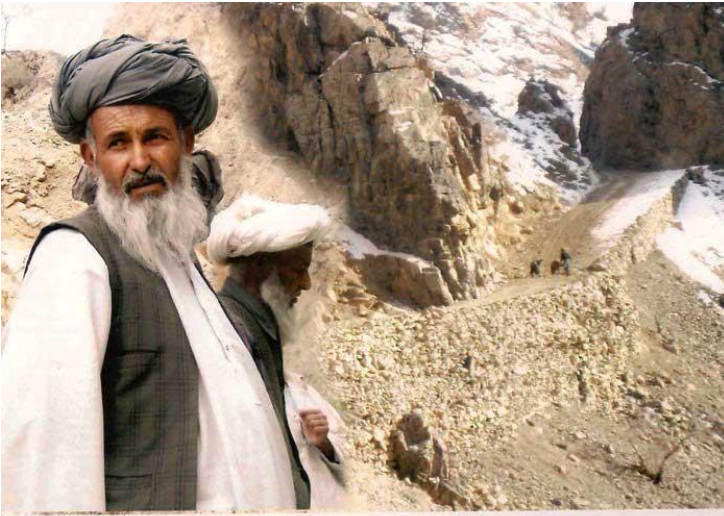
نمایی از زیباترین قسمت های دره جام.



نمایی از راه سازی در ساحل هریرود، در دامن فیروزکوه گردن فراز در دل صخره سنگها - کاری است کارستان. و یادگاری از شهید رئیس حاجی عبدالسلام خان.



جوان مرد مجاهدی را مشاهده می کنید، که در کنار حاجی رئیس عبدالسلام خان شهید
سینهٔ صخره را می شکافد، تا برای منفعت عامه شاه راه بسازد.



حاجی رئیس عبدالسلام خان شهید در هنگام کارسرک دره جام
و پیکار با صخره های سر بر فلک کشیده آن.





شہید حاجی رئیس عبدالسلام خان در حال تہداب گذاری قسمتی از سرک درہ جام ہمراہان قوماندان عبدالحمید - قوماندان بشیر خان - حاجی قوماندان ارباب دین محمد خان - و پسرش نور احمد خان .